

آمریکا و نظام جهانی قرن بیست و یکم

مقدمه

تحولات بی سابقه دهه آخر قرن بیستم، پژوهشگران روابط بین الملل را در آستانه ورود به قرن بیست و یکم با پرسشهای بسیاری روبه رو ساخت. این پرسشها - که عموماً بر روی ماهیت نظام بین الملل، پارامترهای اثر گذار بر آن، بازیگران اصلی و فرعی آن، چالشهای پیش رو و نقش قدرتهای بزرگ بازمانده از جنگ سرد، مانند ایالات متحده متمرکز می شود - ضمن این که دغدغه بنای جهانی انسانی تر و بهره مند از تکنولوژی و رفاه را دارد، موجب ایجاد چالشهایی در تئوری سازیهای علم روابط بین الملل نیز می گردد. به گونه ای که پس از پایان جنگ جهانی دوم، اهتمام نظریه پردازان روابط بین الملل بر تئوری سازی، در راستای کنترل و پیشگیری از بروز جنگ و از بین بردن زمینه های پیدایش آن بوده است و اساساً همین امر در مراحل تکامل علم روابط بین الملل، موجب ایجاد تئوریهایی گردید که بیشتر در راستای پارادایمهایی مانند قدرت، جنگ، منافع ملی و ... معنا می شدند. اما امروز و اساساً در قرن بیست و یکم، پارادایمهای اساسی علم روابط بین الملل کدامند؟ ایالات متحده در نظام بین الملل دارای چه موقعیتی است؟ این موقعیت بر اساس کدام پارادایم و سکوی علی - نظری تفسیر و تبیین می شود؟ چه پارامترهایی - اقتصادی، سیاسی، نظامی، فرهنگی - بر محیط

* دکتر مهدی ذاکریان، مدرس روابط بین الملل در دانشگاه، پژوهشگر در مسایل حقوق بشر و از کارشناسان ارشد و مقیم مرکز پژوهشهای علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه است.
مطالعات منطقه ای: اسرائیل شناسی - آمریکاشناسی، جلد چهارم، ۱۳۷۹، صص ۴۶ - ۳۱.

بین الملل اثر می گذارند؟ به طور کلی، تأثیر ایالات متحده بر نظام بین الملل در قرن بیست و یکم براساس چه معیار هایی با موفقیت همراه خواهد بود؟

برخی معتقدند فرآیند تحولات دهه پایانی قرن بیستم مارا به این نتیجه می رساند که توجه به کرامت انسانی و حمایت از او موجب گردیده که انسان به عنوان پارادایم اصلی برای تفسیر مسایل بین المللی در نظر گرفته شود و جهانگرایی (Globalism) - به عنوان یکی از نظریه هایی که تکامل انسانی و چالشهای پیش روی آن را برای همه واحدهای سیاسی مشترک فرض می کند - مد نظر قرار گیرد. این تحقیق، ضمن بررسی اجمالی وضعیت ایالات متحده آمریکا در آستانه قرن حاضر برای پاسخ به این پرسش اصلی که جایگاه آمریکا در نظام جهانی قرن بیست و یکم براساس چه پارادایمی تفسیر خواهد شد، به آزمون این فرضیه می پردازد که جایگاه ایالات متحده در قرن بیست و یکم در ارتباط متقابل با تکامل و توسعه انسانی از حیث فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و فلسفی خواهد بود.

جهان در قرن بیست و یکم

شناخت نظام جهانی قرن بیست و یکم و تبیین چارچوبهای اساسی حاکم بر نظام معاصر و پیش روی بین المللی بدون پی گیری رخدادهای منجر به یک سلسله تحولات عظیم که در دهه نود (دهه آخر قرن بیستم) به وقوع پیوست، دشوار است. بر این مبنا، پایان جنگ سرد و فروپاشی کمونیسم که منجر به پیدایش یک نظم برتر جهانی گردید، دارای اهمیت است.^۱ فرو ریختن دیوار برلین و وحدت دو آلمان، اجرای نظام امنیت دسته جمعی پیش بینی شده در منشور سازمان ملل متحد، توسط نیروهای متحدین در برابر تجاوز عراق به کویت، طرح صلح خاورمیانه، فروپاشی کمونیسم و بلوک شرق، پایان نظام آپارتاید در آفریقای جنوبی، تشکیل دادگاههای جنایتکاران جنگی یوگسلاوی سابق و رواندا^۲، تصویب اساسنامه دادگاه کیفری بین المللی، مداخله ناتو در بحران کوزوو و بوسنی هرزگوین و ... همگی از عوامل ایجاد نظمی جدید، بر مبنای توجه به نقش سازمان ملل متحد، احترام به حقوق بشر، از میان برداشتن سلاحهای کشتار جمعی، مبارزه با تروریسم، حفظ محیط زیست، اقتصاد بازار، توسعه و کنترل

استفاده از حق وتو، مصداق ملموس و آشکار این امر است. به گونه ای که از زمان بعد از پایان جنگ سرد، تنها، هفت بار از حق وتو در مقابل ۲۴۰ باری که در چهل و پنج سال حیات اولیه سازمان از آن استفاده شده بوده استفاده شده است.^۴ بنابراین، در طی این دهه، یک سلسله پارامترهای نوین اقتصادی، سیاسی و نظامی، نقشی برجسته یافتند که در پایان، به تقویت پارامترهای فرهنگی منجر گردیدند که برخی اوقات، تحت عنوان «جهانی شدن» (Globalization) در قرن بیست و یک مطرح می شود.

در عصر جهانگرایی، منطق برتر و مسلط اقتصاد باز Market Economic موجب می گردد تا سازمان تجارت جهانی W.T.O، اتحادیه اروپا E.U، شرکتهای فرامیلتی و دیگر نهاد های اقتصادی و تجاری، سرمایه گذارهای جهانی را تشویق نموده و فرآیند تجارت آزاد را تسهیل نمایند. وانگهی، همکاری سیاسی با روسیه و کمک به فرآیند مومکراتیزاسیون در این کشور، ارتباط با چین^۵ و کاهش تنش با کره شمالی و نهایتاً، مدیریت بحرانها از سوی ایالات متحده آمریکا پی گیری می شود و این دغدغه، به نقش آفرینی ناتو در بحرانهای بین المللی مانند بوسنی و هرزگوین و کوزوو می انجامد. به علاوه، تکنولوژیهای پیشرفته ارتباطی، موجب پیدایی افکار مشترک جهانی جدیدی می شود که در اموری همچون صلح، محیط زیست، دموکراسی، اقتصاد بازار، رفاه اجتماعی و ... همفکری می کند. بدین ترتیب، براساس این مبانی، جهانی شدن خود نمایی می کند. در واقع، در این مرحله، انسانها به این نتیجه می رسند که کرامت و ارزش آنها به مرزهای جغرافیایی معین با فرهنگهای خاص خودشان، منحصر نیست و کشورها متوجه می شوند که تکامل و توسعه یا بحران و مشکل، همانند فقر مفرط جهانی در منطقه ای معین خاتمه نیافته و دامنه آن، به پدید آمدن بحرانهای سیاسی - اقتصادی در دنیای آرام و پیشرفته آنها منجر خواهد شد. به همین دلیل، به نظر می رسد که جهانگرایی، مناسبترین فرآیند ساختار نظام بین الملل در قرن بیست و یکم باشد. هر چند که به نظر کنت والتز، «گلوبالیسم، یک جریان مقطعی دهه نود بود.»^۶ و یا براساس اعتقاد برخی دیگر، ما در عصری از تناقضات: جهانگرایی و خردگرایی، صلح و مناقشه، غنا و

فقر، به سر می بریم و هنگامی که هریک از اینها برتری می یابد، ما نام آن را بر زمان معاصر - به جای دوره پس از جنگ سرد - می نهیم؛^۷ اما بدون شک، عصر جهانگرایی، مناسبترین عنوانی است که با پارامترها و مبانی حاکم بر این برهه، هماهنگی دارد.

در طی دو دهه گذشته، ما شاهد رویکرد وسیع و گسترده ای نسبت به جامعه مدنی از سوی فعالان سیاسی و دانشگاهی بوده ایم. برای تبیین بهتر، چهار دلیل اساسی برای این رویکرد، می توان ارایه کرد:

- ۱- تحولات بلوک شرق و اروپای مرکزی.
 - ۲- سازمانهای غیر حکومتی که در بسیاری از موارد مانند محیط زیست، جمعیت، وضعیت زنان، حقوق بشر و حتی خلع سلاح، موثر و کارساز بوده اند.
 - ۳- مفهوم جامعه مدنی که سبب پدیداری یک انتقاد از افراط در بازار و دولت شد.
 - ۴- پاسخی که مفهوم جامعه مدنی به اضطراب برآمده از جهان صنعتی پیشرفته می دهد.^۸
- بر همین مبنا، عنوان می شود که جامعه بین المللی پس از جنگ سرد بر روی چهار سنگ زیربنایی استوار خواهد شد:

- ۱- کاهش استفاده از نیروهای نظامی برای حل اختلافات میان کشورها.
- ۲- تقلیل سلاحهای کشتار جمعی و کشورها و گروههای دارنده این گونه سلاحها.
- ۳- پذیرش محدود دگرترین «مداخله بشر دوستانه»^۹ با به رسمیت شناختن این مبنا که نه فقط دولتها بلکه مردم نیز دارای حقوق هستند.
- ۴- اقتصاد آزاد یا اقتصاد باز.^{۱۰}

بنابراین، در دوره پس از جنگ سرد،^{۱۱} یک سلسله اصول اساسی تقویت گردیده و مبانی آن در جامعه بین المللی استحکام یافته است. به گونه ای که میزان تقویت یا ضعف آن معیارها، مانند دموکراسی، حقوق بشر، اقتصاد آزاد، گسترش رسانه های ارتباطی، تقلیل سلاحهای کشتار جمعی موجب شد که ما روند شکل گیری ساختار نظام بین الملل را جهانگرایی، یا جزءگرایی بنامیم.

جهانی شدن که یک فرآیند همه جانبه و فراگیر است می تواند در بخشهای مختلف سیاسی، فرهنگی و اقتصادی، مطرح شود و به درک مشترک بین المللی از مسایل پیش روی، منجر گردد. در این فرآیند، انسانها باید یکدیگر ارتباط برقرار کرده و سلطه دولتها، تحدید و تضعیف می شود و فرصت برای دموکراسی، حکومت جهانی و شهروندی جهانی فراهم می آید. از آنجایی که پدیده جهانی شدن، بر ابعاد مختلف زندگی اثر می گذارد، شایسته است همه ابعاد آن مورد توجه قرار گیرد. جهانی شدن از حیث فرهنگی و روانی، مشخصات زیر را دارد:

الف - اجازه حرکت در سراسر جهان را می دهد، بنابراین موجب تحقق کثرت گرایی اخلاقیات است.

ب - سلطه تک ارزشی و یا ارزش جهانی را به نقد کشیده، متزلزل می کند. در واقع، با رد نگرش جانبدارانه نسبت به اخلاق، اجازه می دهد حق قضاوت نسبت به ارزش و اخلاقی خاص ایجاد شود.

ج - انسانها به واسطه جهانی شدن به همدیگر مربوط می شوند، می توانند یکدیگر را فهمیده و نقد کنند.

د - در نتیجه، اصل بر مشروعیت چند ارزشی و تکثر اخلاقی قرار می گیرد.^{۱۲}

ابراهیم العیسوی، متفکر عرب در تعریف مفهوم جهانی سازی می گوید: « جهانی سازی، سهولت روند حرکت اقوام بشری، اطلاعات و کالاها میان تمامی کشورها در گستره جهانی است.»^{۱۳} در این راستا، هزاران نوع کالا و خدمات و حتی اندیشه ها و عقاید مختلف در سطح جهان عرضه می شود و وابستگی غربی بین کشورها رخ می دهد. برای مثال، در جهان کنونی، کتابی در نیویورک نوشته می شود و همزمان، در کارائیب، هندوستان و سنگاپور منتشر و سپس ظرف چند ساعت به تمامی نقاط جهان، ارسال می شود.^{۱۴} جیمز روزنو در تعریف جهانی سازی که با شیوه ای تحلیلی و موشکافانه به آن پرداخته است، سعی می کند که ارتباط این مفهوم در مواجهه با مفاهیمی چون اقتصاد، فرهنگ، ایدئولوژی، بازنگری در ساختار تولید، گسترش بازارها و چالش میان گروههای مهاجر انسانی را نشان دهد. وی، ضمن طرح پرسشهای بسیاری پیرامون ابعاد مختلف و پیچیده جهانی سازی عنوان می کند که

جوهره جهانی سازی، در سهولت بخشیدن به جریان جابه جایی انسان، اطلاعات و مواد خام میان تمامی کشورها است.^{۱۵}

بنابراین، در آستانه قرن بیست و یکم، منطق اقتصاد و بازار در جهان، فراگیر شده و جهانگرایی که عبارت است از افزایش تحرک سرمایه، کالا و خدمات؛ سراسر مرزهای سیاسی را در بر می گیرد.^{۱۶} همچنین اگر حدود ۳۵۰ سال، نظام بین المللی براساس مفهوم حاکمیت قرا رگرفته بود؛ امروزه حاکمیت به طور فزاینده ای به این قضاوت وابسته می شود که یک حکومت با شهروندانش چگونه رفتار می کند؟^{۱۷} در همین راستا بیل کلینتون، رئیس جمهور ایالات متحده عنوان می کند: « روند جهانی شدن، موجب ایجاد تغییر و تحولی شگرف در شیوه های کاری، زندگی و مهمتر از همه، چگونگی برقراری ارتباط، فراسوی مرزهای ملی ما شده است. این روند باعث از میان رفتن دروازه ها و به وجود آمدن شبکه های ارتباطی میان کشورها، افراد و نیز میان اقتصادهای جهان و فرهنگهای جوامع می گردد.»^{۱۸} در این فرآیند، کشور های توسعه یافته، زیاده خواهی نظامی، سیاسی و سرزمینی را به کناری گذاشته و تلاش خود را نه برای استیلای فرهنگی، بلکه صرف بر خور داری از سهمی بیشتر از عایدات جهانی می نمایند.^{۱۹} بنابراین، در سده جدید که موقعیت ممتازی در برابر مردم جهان قرار گرفته است، به خاطر از میان رفتن محدودیتهای جابه جایی سرمایه و تجارت، همراه با پیشرفتهای اساسی تکنولوژیک و کاهش مداوم هزینه های حمل و نقل، ارتباطات و محاسبات، جهانی شدن، امکان پذیر گشته است. هر چند که منطق یکپارچه سازانه جهانگرایی، بی رحم به نظر می آید و عزم و حرکت آن غیر قابل مقاومت است، اما منافع جهانگرایی بسیار است که از آن جمله می توان به: رشد سریع اقتصادی، بر خور داری از سطح بالای زندگی، سرعت یافتن اختراعات و نوآوری و گسترش تکنولوژی و مهارتهای مدیریتی و به وجود آمدن فرصتهای جدید اقتصادی برای افراد و کشورهای مشابه اشاره کرد.^{۲۰} در عین حال، جهانگرایی، زیانهای نیز به همراه دارد. نخست این که، منافع و امکانات جهانی شدن، تنها متوجه کشورهای محدود و معینی می شود. دوم این که، در دهه های اخیر، نابرابری آشکاری پدیدار شده است و نهایتاً این که، آلودگی محیط زیست، نقض حقوق بشر، تروریسم، جنایات سازمان یافته، قاچاق مواد مخدر،

مهاجرت غیر قانونی و فقر مفرط نیز در پی آنها به وجود می‌آید.^{۲۱} به همین دلیل، تعداد زیادی از مردم و گروه‌ها یا حکومتها، مخالف جهانی شدن هستند. در واقع، آنها به نابرابریهای آن اعتراض دارند.

به همین، دلیل برخی معتقدند، نه تنها باید سیاست جهانی شدن سرمایه و تجارت در پیش گرفته شود، بلکه سیاست جهانی شدن فرصتها را نیز باید جهت دستیابی به بهداشت و درمان مد نظر قرار داد. به نظر پاپ، ژان پل دوم؛ بدون در نظر گرفتن ارزشهای اخلاقی و معنوی، روند جهانی شدن باعث ایجاد جدایی و شکاف عمیقتری در جهان خواهد گردید. به طوری که قوی و ضعیف از یکدیگر دورتر و دورتر خواهند شد. بدون داشتن اخلاق و معنویت، میلیونها نفر از افراد جهان، به تدریج از نعمت دانش و مهارتهای لازم جهت بهره‌گیری از پیشرفته‌ها و تحولات به وجود آمده محروم خواهند شد.^{۲۲}

یک ارزیابی کلی از وضعیت موجود و چشم‌اندازی از آینده، ما را به این نتیجه می‌رساند که ساختار نظام بین‌الملل، براساس منافع بشری در حال تکوین است. در این راستا، کشورهایی در این نظام نقش آفرینی می‌کنند که حرکت سرمایه، بازار آزاد، تجارت آزاد، دموکراسی و حمایت از حقوق بشر را مورد توجه قرار داده و منافع اقتصادی را در راستای تامین اجتماعی و رفاه شهروندانشان به کار می‌گیرند. بنابراین، کشورهایی که با آلودگی محیط زیست مقابله می‌کنند، حمایت جهانی از حقوق بشر را در دستور کارشان قرار می‌دهند، فرآیند تجارت آزاد را تسهیل می‌نمایند، با جنایات سازمان یافته و تروریسم مقابله می‌کنند و از کاهش سلاحهای کشتار جمعی پشتیبانی می‌نمایند. در واقع، بر روی یک پارادایم مبتنی بر اخلاق و منفعت اقتصادی یا به عبارتی، اقتصاد اخلاقی ایستاده‌اند که می‌تواند به عنوان الگوی مناسب نظام بین‌الملل، دیگر واحدهای سیاسی را به چنین رفتارهایی در عرصه بین‌المللی ترغیب نماید.

عوامل متغیر و متعددی دست به دست هم دادند تا ایالات متحده آمریکا از هنگام استقلالش در چهارم ژوئیه ۱۷۷۶ تاکنون از موقعیت ویژه‌ای در نظام بین‌الملل برخوردار شود. دو استراتژی انزواگرایانه و مشارکت فعالانه (مداخله‌گرایانه) نسبت به مسایل بین‌المللی در طی تاریخ این کشور، هریک به نوعی، سهم موثری در کسب این موقعیت ممتاز و ویژه ایفا کرده‌اند، اما پرسش اساسی این است که در حال حاضر، ایالات متحده کجا قرار دارد؟ از چه نقش و موقعیتی برخوردار است؟ و مهمترین پرسش این که، ایالات متحده چه تاثیری بر نظام جهانی قرن بیست و یکم خواهد داشت؟

آستین رانی^{۲۳} می‌نویسد: «از هنگام فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱، ایالات متحده آمریکا، تنها ابرقدرت جهان است.»^{۲۴} ایالات متحده با ۲۷۲،۶۳۹،۶۰۸ نفر جمعیت و با تولید ناخالص داخلی معادل ۸،۵ تریلیون دلار که در واقع، تقریباً چیزی بیشتر از مجموع تولید ناخالص هفت کشور ژاپن، آلمان، روسیه، فرانسه، انگلستان، کانادا و ایتالیا است، به یکی از قدرتمندترین دولت - ملتهای جهان - پس از پیروزی در جنگ جهانی اول و دوم و پایان جنگ سرد در سال ۱۹۹۱ - تبدیل گردیده است.^{۲۵} در پایان دهه نود، ایالات متحده، دارای بزرگترین اقتصاد جهانی بود. تنها در سال ۱۹۹۵؛ تولید ناخالص ملی یا GNP ایالات متحده که عبارت است از مجموع ارزش تمام کالاها و خدمات تولیدی این کشور، بیش از ۷،۲ تریلیون دلار محاسبه شده است، در حالی که ژاپن و آلمان به ترتیب، دارای ۲،۳ و ۲،۱ تریلیون دلار GNP بوده‌اند. این، در حالی است که دلار آمریکا همچنان به عنوان واحد پولی پایه در جهان شناخته می‌شود.^{۲۶} به همین دلیل، برخی اظهار می‌کنند که ایالات متحده، نه تنها قدرت بلامنازع جهان کنونی است، بلکه نفوذ و توان آن روبه افزایش است. آندرو سالیوان (Andrew Sullivan) در مقاله‌ای تحت عنوان «قرن بیست و یکم متعلق به آمریکاست» می‌نویسد: ما بیش از هر نسلی در جهان تحت سلطه آمریکا به سر می‌بریم. آمریکا می‌تواند هر کشوری را که قصد به چالش کشیدن فن‌آوریهایش را داشته باشد به وحشت اندازد.^{۲۷} زیرا اقتصاد آمریکا به پیشرفته‌ها و تحولات فوق‌العاده‌ای دست یافته و فن‌آوری مدرن این کشور،

فصل جدیدی را در صنعت گشوده است. توان نظامی آمریکا در تمام زمینه‌ها از نظر کمیت و کیفیت، دیگران را پشت سر نهاده است. پنتاگون (وزارت دفاع آمریکا) بیش از پنج رقیب دیگر عمده این کشور، بودجه نظامی مصرف می‌کند. هزینه تحقیقات دفاعی آمریکا به تنهایی، بیش از همین هزینه در تمام کشورهای جهان است.^{۲۸} از نظر فرهنگی نیز، اصل تسامح، یکی از واجبات و اصول اساسی جامعه آمریکاست.^{۲۹} ضمن این که باز بودن جامعه آمریکا و تنوع آن از بهترین خصایص این کشور محسوب می‌شود.^{۳۰} در واقع، آمریکایی‌ها امروزه ثروتمندترین، پیشرفته‌ترین و آزادترین مردم جهان هستند. آنها از سطح بهداشت شخصی، امنیت، تحصیلات و رفاه بی سابقه‌ای برخوردارند.^{۳۱} البته رشد بالای اقتصادی، رفاه اجتماعی، برتری نظامی و دیگر عوامل اثرگذار بر قدرتمندی ایالات متحده در بدو قرن بیست و یکم، به این معنا نیست که آمریکا به مدینه فاضله‌ای تبدیل شده که فاقد هر نوع مشکل جدی است. اگرچه اقتصاد آمریکا - از اواسط قرن نوزدهم تا به حال - شکوفاترین دوران خود را طی می‌کند؛^{۳۲} اما هنوز با مشکلاتی مانند فقر، مواد مخدر، خشونت و بی‌کاری مواجه است. در سال ۱۹۷۷، چیزی معادل ۱۳ درصد جمعیت آمریکا زیر خط فقر زندگی می‌کردند و این وضعیت، همچنان ادامه دارد. در سال ۱۹۹۸، نرخ بیکاری، ۴٫۵ درصد گزارش شده است و این، در حالی است که بودجه نظامی ایالات متحده در سال ۱۹۹۹، بیش از ۲۷۳ میلیارد دلار بوده است. بنابراین، آمریکا با مشکلات اقتصادی مانند نابرابری در خدمات درمانی همگانی، بیمه، مبارزه با مواد مخدر، تفاوت بین سطح زندگی، برابری میان سیاهان و سفیدپوستان - اگرچه سیاهان در مقایسه با سفیدها، نسبت به نسل قبلی رشد بسیاری داشته‌اند و در برخی موارد از آنها پیشی گرفته‌اند - روبه‌رو است.^{۳۳}

ایالات متحده آمریکادر جهانی قرار دارد که نزدیک به نیمی از جمعیت جهان با درآمدی کمتر از دو دلار در روز زندگی می‌کنند و ۱٫۲ میلیارد نفر - ۵۰۰ میلیون نفر از آسیای جنوبی و ۳۰۰ میلیون نفر از آفریقا - با درآمدی کمتر از یک دلار در روز زندگی می‌کنند^{۳۴} (نمودار شماره ۱).

اینها چالشهای ملی و بین‌المللی هستند که پیش روی ایالات متحده ای قرار دارند که

به عنوان مدلی پیشرفته از فرهنگ سرمایه داری به تکریم اقتصاد بازار، آزادیهای فردی، حقوق مدنی و حکومت دموکراتیک پرداخته^{۳۵} و خود را اغلب به عنوان یک رهبر جهانی خوش نیت و بی خطر معرفی می کند. بنابراین، دو روند متناقض جهانی شدن یا Globalization و واگرایی یا جزءگرایی Fragmentation بر شکل گیری نظام بین الملل تاثیر گذاشته اند^{۳۶} و بدون شک، تکامل و عقب ماندگی؛ جهانگرایی و واگرایی، فقر و ثروت، رفاه و بیچارگی، همگی بر کشوری مانند ایالات متحده تاثیر می گذارند. البته آمریکایی ها در سهای مهمی از گذشته و افتخاراتشان گرفته اند: این که نسبت به مسایل محتاط باشند و برتری خود را با اصرار زیاد جار نزنند. بنابراین، سعی می کنند که برتریهای تکنولوژیکی، اقتصادی، نظامی و حتی فلسفی خود را برجسته نکنند.^{۳۷} ایالات متحده به خاطر پیروزی در سه جنگ بزرگ قرن بیستم - جنگ جهانی اول و دوم و جنگ سرد - از دیگر قدرتهای پیروز، پیروزتر و سرآمدتر است. بنابراین، قرن بیستم، نخستین قرن آمریکایی بوده است. یکی از زیرکی آمریکایی ها این است که هژمونی اقتصادی و امنیتی خود را به منظور تحکیم و حفظ پیروزی بزرگ پس از جنگ سرد، متفقاً اجرا می کنند.^{۳۸}

ایالات متحده اگر از نظر اقتصادی یکی از مهمترین کشورهاست، از نظر نظامی، تنها تصمیم گیرنده است. اما نکته در خور تأمل، این است که ایالات متحده، کشوری است با ۲۷۶ میلیون نفر جمعیت در میان ۶ میلیارد جمعیت جهان که بدین ترتیب، کمتر از پنج درصد جمعیت دنیا را دربردارد و این، یک امر بدیهی است که دیگر کشورها و ملتها - چه کشورهای دوست و چه کشورهای غیر دوست آمریکا - نمی خواهند در این قرن، در حاشیه قرار بگیرند. آنها نیز علاقه مند به ایفای نقش فعال در امور بین المللی هستند.^{۳۹}

نتیجه

هم اکنون ده سال پس از پایان جنگ سرد - که برخی آن را سومین ابر جنگ قرن بیستم نامیده اند^{۴۰} - می توان یک ارزیابی قابل توجه از ساختار نظام بین الملل به عمل آورد. استانی هافمن تاکید می کند که جهان سیاست بین دو پارادوکس همگرایی و واگرایی در ده

سال گذشته قرار داشته است.^{۴۱} اما در واقع، هر گاه یکی از این مشخصه‌ها در برهه حاضر قوت می‌یابد، ما این برهه را به آن نام می‌نامیم. جرج سوروس این دوره را برهه‌ی جامعه باز نامیده و می‌گوید ما در اقتصاد جهانی با ویژگیهای تجارت آزاد و تحرک آزادانه سرمایه زندگی می‌کنیم. نویسنده‌ای دیگر، این دوره را برهه شهروندی نامیده و دیگری آن را عصر محیط زیست خطاب می‌کند و یا فوکویاما آن را عصر هژمونی آمریکا می‌نامد؛^{۴۲} هر چند که تعیین یک نام معین برای این برهه بسیار دشوار است، اما نگاهی کلان به مجموعه‌ی اظهار نظرها و وجه تسمیه‌ها، نشان دهنده‌ی این است که انسان در کانون توجه محافل ملی و جهانی قرار گرفته است. بنابراین، سخن از تجارت آزاد، اقتصاد بازار، حقوق بشر، محیط زیست، کاهش سلاحهای کشتار جمعی و ... همگی نشان از اهمیت توسعه انسانی، رفاه اجتماعی، کرامت بشری و اصولی از این قبیل دارند.

به نظر برخی اندیشمندان علوم سیاسی و روابط بین الملل مفهوم جهانگرایی، مناسبترین توصیف برای این برهه است؛ زیرا جهانگرایی به معنی همشکل سازی است. قیمتها، تولیدات، دستمزد، ثروت، نرخها و منافع می‌روند تا تمام دنیا را تسخیر کنند. پایان جنگ سرد و بی اعتباری کمونیسم؛ موجب بی اعتباری همه مدلها - غیر از لیبرال دموکراسی - گردید و این، تنها و بهترین راهی است که ایالات متحده آن را یافته است. توماس فریدمن عنوان می‌کند: «این جهان، فوق صنعتی است و آمریکا امروزه در هر چیزی برتری یافته و تبدیل به یک کشور فوق صنعتی Post-Industrial شده است.»^{۴۳} هر چند که عنوان می‌شود در عصر جهانگرایی، جهان به طور فزاینده‌ای توسط بازارها اداره می‌شود، اما به راستی، جهانگرایی تنها در مفهوم بازار و اقتصاد خلاصه نشده، بلکه مفاهیمی مانند آزادی، دموکراسی، فقر، محیط زیست، تروریسم و سلاحهای کشتار جمعی را نیز در بر می‌گیرد، زیرا اینها از مسایل مبتلا به کل جامعه بشری محسوب می‌شوند. پاپ ژان پل دوم متذکر می‌شود که: «بدون در نظر گرفتن ارزشهای اخلاقی و معنوی، روند جهانی شدن، موجب ایجاد جدایی و شکاف عمیق تری در جهان خواهد گردید. به طوری که قوی و ضعیف از یکدیگر دورتر و دورتر خواهند شد. بدون داشتن اخلاق و معنویت، میلیونها نفر از افراد جهان، به تدریج از نعمت

دانش و مهارت‌های لازم جهت بهره‌گیری از پیشرفت‌ها و تحولات به وجود آمده، محروم خواهد ماند. «بیل کلینتون، رییس‌جمهور آمریکا نیز تصدیق می‌کند که: «فرآیند جهانی شدن، ما را در مقابل پاره‌ای از قدیمی‌ترین مشکلاتمان آسیب‌پذیر ساخته است: تروریسم، قاچاقچیهایی مواد مخدر و جنایتکاران سازمان‌یافته در قرن بیست و یکم ما را با چالش‌های امنیتی جدیدی روبه‌رو ساخته‌اند. شیوع بیماری، مناقشات قومی، نژادی، قبیله‌ای و مذهبی که ریشه در ترس از ناشناخته‌ها دارند، به گونه‌ای در دوران جهانی شدن، تکثیر می‌یابند. همچنین، مشکل فقر که بیش از یک میلیارد نفر در سراسر جهان با آن دست‌به‌گریبان هستند و درآمد آنها چیزی کمتر از یک دلار در روز است نیز قسمتی از این دنیای جهانی شده را تشکیل می‌دهند. بنابراین، آن دسته از افرادی که معتقدند «جهانی شدن» فقط در خصوص بازار و اقتصاد صدق می‌کند، در اشتباهند.»^{۴۴}

برخورداری ایالات متحده از پارامترهای موثری چون نرخ بالای تولید ناخالص داخلی، بودجه‌های کلان نظامی - به گونه‌ای که چیزی حدود ۳/۵ درصد از تولید خالص داخلی آمریکا به هزینه‌های دفاعی اختصاص می‌یابد -^{۴۵} و تاثیر گذاریهای سیاسی می‌تواند در ارتقای جایگاه این کشور در قرن بیست و یکم موثر باشد. به گونه‌ای که ایالات متحده آمریکا به عنوان یک قدرت برتر - نه یک قدرت مسلط - در جهان مطرح می‌شود.^{۴۶} به وجود آمدن نهاد‌های مالی بین‌المللی توسط آمریکایی‌ها و تنظیم ساختارهای امنیتی جهان و ترویج برخی هنجارهای بین‌المللی توسط آنها به هژمونی آمریکا در نظام بین‌الملل منجر می‌گردد.^{۴۷} البته آمریکایی‌ها با این پرسش اساسی مواجه‌اند که چگونه از برتریهای چشمگیر خود در قدرت استفاده کنند و با این برتری، چه اعمالی انجام دهند؟^{۴۸} پاسخ این پرسش می‌تواند در تامین نیازهای مجامع بین‌المللی، مانند: سازمان ملل متحد - که خود ایالات متحده، یکی از بزرگترین بدهکاران آن است - و یا در مقابله با چالش‌های پیش‌روی جهانگرایی - که بیل کلینتون نیز به آنها اشاره کرده است - خلاصه شود.

بنابراین، می‌توان اظهار کرد که اگرچه باد‌های قرن بیست و یکم با نسیمی از برتری ایالات متحده بر این قرن، شروع به وزیدن کرده است، اما طراوت و دلپذیری آن منوط به

تمرکز بر اصول و معیارهای انسانی اشاره شده و تقویت آنهاست. ایالات متحده، تنها براساس اتکا به آنهاست که می‌تواند جایگاه ممتاز و ویژه خود را در قرن بیست و یکم توجیه کند.^{۴۹} در غیر این صورت، همان طور که جیمز روزنو عنوان می‌کند، با توجه به به وجود آمدن یک مهارت انقلابی ناشی از آموزش و پرورش و ارتباطات بین‌المللی و فرهنگ جهانی و گسترش آن در مردم جهان^{۵۰} بدون شک، ایالات متحده با پرسشهایی از سوی افکار عمومی داخلی و جهانی مواجه خواهد شد که عدم پاسخ به آنها می‌تواند موجب ایجاد چالشهای ملی و بین‌المللی برای این کشور گردد. □



نمودار شماره ۱



Source: Kofi A. Annan, *We the Peoples. The Role of the United Nations in the 21st Century*, New York: United Nations, 2000, p. 20.

1. John Kenneth Galbraith, "Retorique et Realite le Nouvel Ordre Mondial est un Souhait Louable Il ne Sera past Facile a Instaurer", *le Monde*, 16 Avril 1991, p. 1.
2. Philippe Moreau Defarges, *Relations internationales*, Paris: Editions du Seuil, 1997, pp. 45-52.
- ۳- مهدی ذاکریان، «حقوق بشر در تئوری‌های نظم تازه جهانی»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال چهاردهم، شماره سوم و چهارم، آذر و دی ۱۳۷۸، ص ۱۲.
4. Richard Butler, "Bewitched, Bothered and Bewildered Repairing the Security Council", *Foreign Affairs*, Vol 78, No. 5, September/October 1999, p. 9.
5. Zbigniew Brzezinski, "living with China", *The National Interest*, No. 59, Spring 2000, p.5.
6. Kenneth N. Waltz, "Globalization and American Power," *The National Interest*, No. 59, Spring 2000, p. 47.
7. Richard N. Hass, "What to Do with American Primacy?", *Foreign Affairs*, Vol 78, No. 5, September/ October 1999, p. 37.
8. See: William A. Galston, "Civil Society and the Art of Association," *Journal of Democracy*, Vol 11, No. 2, January 2000, pp. 69-67.
9. Humanitarian Intervention
10. Richard N. Hass. op.cit., p. 39.
11. Post-Cold War Era
- ۱۲- محمود مسابلی، «چشم انداز های تطبیقی جهانی شدن و منطقه خلیج فارس»، ماهنامه دیدگاهها و تحلیلها، سال چهاردهم، شماره ۱۳۸، خرداد ۱۳۷۹، ص ۵۴.
- ۱۳- حیدر بودرجمهر، «جهان عربی و مسئله جهانی سازی»، (نقد و بررسی کتاب). فصلنامه مطالعات خاور میانه، سال ششم، شماره ۴، زمستان ۱۳۷۸، ص ۲۷۳.
- ۱۴- روزنامه بهار، دوشنبه ۱۳۷۹، ۴، مفهوم آمریکایی دموکراسی، فرید زکریا، ص ۱۱.
- ۱۵- حیدر بودرجمهر، همان. ص ص ۲۷۳-۲۷۲.
16. Christopher C. DeMuth, "Why the Era of Big Government Isn't over," *Commentary*, Vol 109, No. 4, April 2000, p. 25.
17. Richard N. Hass. op.cit., p. 40.
- ۱۸- سید سعید پور نقاش تهرانی، «مجمع اقتصاد جهانی و بررسی اجلاس سی ام در داووس (تحلیلی و گزارشها)»، فصلنامه سیاست خارجی، سال چهاردهم، شماره ۱، بهار ۱۳۷۹، ص ۲۴۱.
- ۱۹- ریچارد روز کرانس، «جهانی شدن و تحول مفهوم کشور»، ترجمه احمد صادقی، فصلنامه سیاست خارجی، سال چهاردهم، شماره ۱، بهار ۱۳۷۹، ص ۱.
20. Kofi A. Annan, *We the Peoples, The Role of the United Nations in the 21th Century*, New York: United Nations, 2000, p. 9.
21. Ibid. p. 10.
- ۲۲- سید سعید پور نقاش تهرانی، همان. ص ۲۳۹.
23. Austin Ranney
24. Gabriel A. Almond, *Comparative Politics Today*, New York: Longman, 1999, p. 733.
25. See: CIA, The World Factbook 1999 United States, file:/// Mac os/ Desktop %20 Folder/usafacts. htm. pp.1-2.
26. Gabriel A. Almond. op. cit., p. 737.

27. Glenda Abramson, "Introduction," *Israel Studies*, Vol.5, No1, Spring 2000, p.VII.
۲۸- روزنامه بهار، همان.
29. Gertrude Himmelfarb, "The Election and the Culture Wars", *Commentary*, vol 109, No. 5, May 2000, p. 24.
- ۳۰- کوفی عنان، گفتگوی تمدنها و نیاز برای اخلاق جهانی - سخنرانی دبیرکل سازمان ملل متحد در مرکز مطالعات اسلامی دانشگاه آکسفورد، تهران: مرکز اطلاعات سازمان ملل متحد در تهران، ۱۳۷۸، ص ۹.
31. Christopher C. DeMuth, op.cit., p.23.
۳۲- ر.ک: سید سعید پور نقاش تهرانی، همان. ص ۲۳۸ و:
- See: W. Bowman Cutter, Joan Laura D, Andera Tyson, " New World New Deal A Democratic Approach to Globalization", *Foreign Affairs*, Vol 79, No. 2, March /April 2000. p. 80.
33. Gabriel A. Almond, op. cit., p. 734.
34. Kofi A. Annan, op. cit., p. 19
35. Maos Azaryahu, "Mc Israel? on the Americanization of Israel." *Israel Studies*, Vol.5, No1, Spring 2000, p.45
- ۳۶- خلیل شیرغلامی، صنایع داخلی سیاست خارجی آمریکا، ماهنامه دیدگاهها و تحلیلهها، سال چهاردهم، شماره ۱۳۹، تیر ۱۳۷۹، ص ۱۴
37. John Kenneth Galbraith, op. cit., p. 2
38. James Kurth, "The American Way of Victory", *The National Interest*, No 60, Summer 2000. pp. 5-16
39. Kenneth N. waltz, op. cit., pp. 53-54
40. James Kurth, op. cit., p. 5
41. Michael clarke, "Book Reviews of: world disorders: troubled Peace in the Post-cold war era By Stanly Hoffman." *International Affairs*, Vol 75, No 4, october 1999. p. 819
42. See: - George Soros, "The Age of Open Society," *Foreign Policy*, No 119, Summer 2000. p. 52.
- Edward o-wilson, "The Age of the Enviorement," Ibid. p. 34
- Fernanden Henrique Carrdoso, "An Age of Citizenship," Ibid. p. 40
- Francis Fukuyama, "The Trouble With Names," Ibid. p. 59
43. Kenneth N. Waltz, op. cit., p. 47
- ۴۴- سید سعید پور نقاش تهرانی. همان صص ۲۴۲-۲۳۹
45. Robert Kagan, William Kristol, "The Present Danger," *The National Interest*, No 59, Spring 2000. p. 63
46. Joseph S. Nye, Jr, "Redefining the National Interest", *Foreign Affairs*, Vol 78, No 4, July/August 1999. p. 31
47. Robert Kagan, op. cit., p. 61.
48. Richard N. Hass, op. cit., p. 37.
- ۴۹- برخی رؤسای جمهور آمریکا بر ارتباط میان دموکراسی با منافع ملی آمریکا تأکید می کرده اند. بنابراین در عصر پس از جنگ سرد برخورداری از رفاه و ثبات جهانی وابسته به آمریکایی است که به حفظ مداوم این جریان ادامه می دهد. برای اطلاع بیشتر ر.ک:
- Zbigniew Brzezinski, "War and Foreign Policy, American Style, *Journal of Democracy*," Vol 11, No. 1, January 2000 pp. 172-187.
- ۵۰- مهدی ذاکریان، همان. ص ۱۲۶.